

روزنامه‌نگاران غصه می‌خورند و پیر می‌شوند

ناصر ایرانی

می‌بینیم آنها تحول مهمی در مطبوعات ایران ایجاد کردند. لازم است تصریح گردد که برجسب «دوم خردادی» ناظر به مواضع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی این دسته از مطبوعات است نه زمان تأسیس و انتشار آنها، زیرا تحول مزبور از سالها پیش از دوم خرداد ۱۳۷۶ آغاز شده بود و پیشگامان آن تا جایی که به رسانه «روزنامه» مربوط است از سویی ابتدا روزنامه همشهری و سپس روزنامه ایران بودند، و از سوی دیگر روزنامه سلام بود؛ و تا جایی که به رسانه «ماهنامه» مربوط است از سویی ماهنامه کیان بود، و از سوی دیگر ماهنامه ایران فردا.

دستاوردهای مطبوعات دوم خردادی را می‌توان به فنی-کمی و کیفی-انسانی تقسیم کرد. از مهمترین دستاوردهای فنی-کمی آن مطبوعات دگرگونی در قطع و صفحه‌آرایی روزنامه‌ها بود و نیز در شیوه چاپ تمام یا بعضی از صفحات که به صورت چهاررنگ درآمد. این دگرگونیها باعث شد روزنامه‌ها خوش‌دست‌تر و خوش‌آیندتر از روزنامه‌های پیشین شوند و، در واقع، شکل چشم‌نوازی پیدا کنند متناسب با محتوای مردمی‌شان. بدیهی است که آن شکل چشم‌نواز و این محتوای مردمی-که متأسفانه گاه به عوام‌زدگی پهلو می‌زد-ممکن نبود دل مردم حق‌شناس ما را گرم نکند و آنان را مشتری پروپاقرص آن روزنامه‌ها نسازد. این بود که بازار مطبوعات دوم خردادی گرمی بی‌سابقه‌ای پیدا کرد و، چنان‌که مطلعان می‌گویند، تعداد نشریات از ۱۳۰ عنوان به ۱۳۰۰ عنوان رسید و شمارگان کل آنها به ۳،۲۰۰،۰۰۰ نسخه در روز. این فی‌نفسه نشان دهنده خروج از عقب‌ماندگی مزمن مطبوعات ما از حیث کمی بود و گام‌نهادن در راهی که ما را از این حیث خاص به قافله کشورهای پیشرفته جهان نزدیک می‌کرد.

ولی اهمیت دستاوردهای کیفی-انسانی مطبوعات دوم خردادی بسی بیشتر از دستاوردهای فنی-کمی آنها بود. اهمیت دستاوردهای کیفی-انسانی آن مطبوعات را نمی‌توان خوب سنجد مگر آن که یک واقعیت تعیین‌کننده را پیش چشم داشت: روزی سردی بلندپرواز و پرشور یکی از مطبوعات دوم خردادی به من گفت مصمم است روزنامه‌اش را هم‌سنگ لوموند سازد (مفهوم گفته وی را با زبان خودم نقل کردم). همگان دانند که تولید

روزنامه‌نگاران (جلد اول). نوشته ژیلای بنی‌یعقوب، تهران: نشر روزنگار، ۱۳۸۰.

مجموعه اسناد حقوقی مطبوعات ایران. جلد اول: «محاكمة ایران فردا»، تألیف وحید پوراستاد؛ جلد دوم: «محاكمة جامعه»، تألیف وحید پوراستاد؛ جلد سوم: «محاكمة زن»، تألیف وحید پوراستاد؛ جلد چهارم: «محاكمة سلام»، تألیف وحید پوراستاد؛ جلد ششم: «محاكمة بهمن»، تألیف عدرا فراهانی. تهران: نشر روزنگار، ۱۳۸۰.

مطبوعات ایران در دوره‌ای که از نیمه اول دهه ۱۳۷۰ آغاز می‌شود و در نیمه دوم همین دهه به اوج می‌رسد و تا هم‌اکنون نیز ادامه دارد حکایتی داشته‌اند که رویدادهای شیرین و تلخ آن هم در تاریخ خود مطبوعات مورد بحث و تدقیق قرار می‌گیرد و هم در تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران معاصر. در تاریخ خود مطبوعات مورد بحث و تدقیق قرار می‌گیرد چون مطبوعات ایران در این دوره دستاوردهای بی‌سابقه‌ای داشته‌اند و تعداد زیادی از آنها به صورت‌هایی مجازات شده‌اند که شاید در جهان بی‌سابقه باشد؛ و در تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران معاصر نیز مورد بحث و تدقیق قرار می‌گیرد چون آن مطبوعات در سالهای انتشارشان در زندگی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مردم ایران تأثیرهای بسیار مهمی گذاشته‌اند و حتی مجازات بی‌سابقه آنها هم پیامدهایی داشته است که دامنه آنها هنوز معلوم نیست به کجاها بکشد- همچنان که انسداد راههای بیرون‌شد و تأثیرگذاری احساسات و داوریهای مردم در هیچ جامعه و عصری معلوم نیست به کجاها بکشد.

مطبوعات ایران در این دوره‌ای که داریم از آن سخن می‌گوییم البته همسان نبودند و نقشها و دستاوردهای یکسان نداشتند. این امر در مورد روزنامه‌هایی هم که به «دوم خردادی» موسوم شدند صادق است. اینان هم، خواه از حیث کیفیت حرفه‌ای و خواه از لحاظ دستاوردهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، با هم فرق داشتند و نمی‌توان تمام آنها را مشمول حکم واحدی کرد. اما اگر از دیدگاهی کلی به مطبوعات موسوم به «دوم خردادی» بنگریم

فرهنگی روزنامه‌ای نظیر لوموند مستلزم وجود اکوسیستم فرهنگی‌ئی است غنی‌تر و زیاتر و آزادتر از اکوسیستم فرهنگی کنونی ما. همچنان‌که در آب خُرد و بسته و کم‌اکسیژن نمی‌توان ماهی بزرگ پرورید در اکوسیستم فرهنگی کنونی ما هم - که دایم عرصه تاخت‌وتازهای ویرانگر سیاسی و فرهنگی است - فعلاً نمی‌توان روزنامه‌ای هم‌سنگ لوموند تولید کرد. حداکثر توانایی بالفعل روزنامه‌نگاران ما در تولید فرهنگی روزنامه همان بود و هست که در بهترین روزنامه‌های دوم خردادی دیدیم و می‌بینیم (توانایی بالقوه‌ایشان بسیار بیشتر از اینهاست ولی توانایی بالقوه تنها در جامعه‌ای فعلیت می‌یابد که گرفت و گیرهای ایدئولوژیک و سیاسی دست و پای آن را خیلی نبسته باشد). پس طبیعی بود که حتی بهترین روزنامه‌های دوم خردادی نقصهای مهمی داشته باشند. در مثل بخشهای هنری و ادبی بیشتر نزدیک به تمام آنها کم‌مایه بود و غالباً تشکیل شده بود از خبرهایی که در بهترین حالت به درد و راجی می‌خورد و گاه مربوط به نویسندگان و هنرمندانی بود که در ایران کمتر کسی نامشان را شنیده بود تا چه رسد به این که آثارشان را خوانده یا دیده باشد؛ و نیز تشکیل شده بود از مصاحبه‌های تکراری و کلیشه‌ای که بیشتر به وسیله تلفن سرهم‌بندی می‌شد، بدون هر نوع زحمت فکری و حتی جسمی‌ئی. شیوه روزنامه‌نگاری تلفنی در بخشهای دیگر آن روزنامه‌ها هم کم و بیش رایج بود؛ طرح پرسشی غرضمندانه به وسیله تلفن، و دریافت پاسخ پیشاپیش معلومی از چند «صاحب‌نظر» خاص که پانسینور روزنامه‌های خاصی بودند. این شیوه کم‌زحمت روزنامه‌نگاری هنوز هم به کار می‌رود و باعث شده برخی از روزنامه‌نگاران جوان به اندازه‌ای که در توان بالقوه آنان بوده رشد نکنند.

روزنامه‌های دوم خردادی، با وجود تمام آن نقصهایی که برشمردم، این دستاورد را داشتند که فضای روانی تازه‌ای در جامعه ما پدید آوردند و مردم را امیدوار ساختند که در روابط دولت با مردم و در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی اصلاحاتی اساسی به سود مردم صورت می‌گیرد، خاصه به سود قشرهایی که در وطن آبا و اجدادی‌شان «غیرخودی» شمرده می‌شدند و در عمل شهروند درجه دوم بودند؛ و چون قرار بود بانیان آن اصلاحات همه‌جانبه مردانی از درون هیئت حاکمه باشند، مردم با کمال اشتیاق قدم پیش گذاشتند (از طریق شرکت پرشور در چندین انتخابات) تا شکاف مردم - دولت را که در سالهای بیشتر عمق بحران‌زایی یافته بود به سهم خود باریکتر سازند و حتی از بین ببرند.

روزنامه‌های دوم خردادی در این لحظه تاریخی شاید تکرارنشده‌ای امکان یافتند که بین مردم و دولت نقش واسطه به عهده گیرند، بدین ترتیب که از سویی درد دلها و نیازها و داوریهایی

مردم را به گوش هیئت حاکمه برسانند و از سوی دیگر مردم را از مشکلات و تنگناهایی آگاه سازند که دولت با آنها دست به گریبان است و لذا نمی‌تواند عقب‌افتادگیهای مزمن را زود و آسان رفع کند. چون روزنامه‌های ما معمولاً دولتی یا دولت‌پرورد یا حزبی بوده‌اند و به همین سبب سخنگوی مردم نبوده‌اند، نمی‌توانسته‌اند در هدایت افکار عمومی نقش مؤثری به عهده گیرند. اما روزنامه‌های دوم خردادی تا اندازه زیادی از این قاعده مستثنی بودند. آنها سخنگوی مردم شدند؛ اصلاً فرصت فراهم آوردند تا مردم به زبان خود از انتظارات و امیدهایشان سخن بگویند. مردم هم، که برخلاف پندار متکبران عالم سیاست از هوش طبیعی برخوردارند، به آن روزنامه‌ها اعتماد کردند و توصیه‌هایشان را پذیرفتند. نمونه بارز آن اعتماد و توصیه‌پذیری را در انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی شاهد بودیم. در آن انتخابات، اکثریت عظیمی از مردم به کاندیداهایی رأی دادند که روزنامه‌های دوم خردادی برگزیده بودند. به یقین این اوج قدرت مردمی نهاد مطبوعات در تاریخ معاصر ایران بود - قدرت مردمی‌ئی که اگر مجال می‌یافت توان آن را داشت که به مردم ایران خدماتی بزرگ کند، اما حیف و صدحیف که مجال خدمت نیافت.

دستاورد دیگر آن روزنامه‌ها میدان دادن به نسل جدیدی از روزنامه‌نگاران و لذا فراهم آوردن موجبات رشد و شهرت حرفه‌ای آنان بود. این نسل روزنامه‌نگار نسلی است شجاع، ژرف‌کاو، نقاد، و خوش‌قلم. پس دارنده تمام آن شرایط لازمی هست که اگر دست و پایش را نبندند مطبوعات ایران را به ستون چهارم جمهوریت مبدل کند؛ به نقاد سیاستهای کشور؛ به افشاکننده انحرافها و فسادها؛ به بازدارنده صاحبان قدرت از زیاده‌روی؛ به توضیح‌دهنده امکانات و تنگناهای کشور؛ به هدایتگر افکار عمومی در جهت‌هایی که منافع مردم و مملکت ایجاب می‌کند.

اما چه به سر آن روزنامه‌ها و این روزنامه‌نگاران آمد؟

مطبوعات و قوه قضائیه

قصه مطبوعات دوم خردادی قصه تازه‌ای است و همگان از آغاز تا پایان آن را خوب به یاد دارند. پس نیازی نیست شرح دهم که قوه قضائیه چگونه وارد میدان شد و در ظرف مدت کوتاهی با توسل به چه قانونی و چه اتهامهایی بیشتر آن روزنامه‌ها را «توقیف موقت» کرد. اما، گذشته از آن عمل خاص، رفتار قوه قضائیه در برابر نهاد مطبوعات، خواه در برابر مطبوعاتی که آنها را موجه می‌دانسته و خواه در برابر مطبوعاتی که آنها را ناموجه می‌شمرده، بی‌تردید در تاریخ دادگستری و نیز در تاریخ سیاسی ایران معاصر جای خاصی خواهد داشت؛ و بی‌تردید در داوری آیندگان درباره جمهوری اسلامی ایران و اشخاص ذی‌ربط با آن رفتار قضایی خاص مؤثر خواهد بود.

چون داوری آیدگان تنها به شرطی جامع و منصفانه خواهد بود که رفتار قوه قضائیه در برابر کل نهاد مطبوعات یکجا در مد نظر قرار گیرد، بسیار مهم است که اولاً اسنادی گردآوری و چاپ و نشر شود که مربوط است به مطالب و تصویرهایی که قوه قضائیه در مطبوعات به نظر خودش ناموجه مستحق تعقیب قضایی یا حتی یک ضرب «توقیف موقت» دانسته؛ و ثانیاً اسنادی گردآوری و چاپ و نشر شود که مربوط است به مطالب به راستی مجرمانه‌ای که قوه قضائیه در مطبوعات به نظر خودش موجه مستوجب تعقیب قضایی تشخیص نداده است.

مجموعه اسناد حقوقی مطبوعات ایران اگر به طور کامل انتشار یابد بخش اول نیاز مذکور در فوق را برمی‌آورد. از این مجموعه تاکنون پنج جلد انتشار یافته: جلد اول به محاکمه و محکومیت مجله ایران فردا اختصاص دارد؛ جلد دوم به محاکمه و محکومیت روزنامه جامعه؛ جلد سوم به محاکمه و صدور حکم توقیف روزنامه زن؛ جلد چهارم به محاکمه و محکومیت روزنامه سلام؛ جلد پنجم به دلیلی که بر من معلوم نیست هنوز انتشار نیافته؛ جلد ششم مربوط است به محاکمه و محکومیت هفته‌نامه بهمن. گفتن ندارد که مجموعه اسناد حقوقی مطبوعات ایران تنها در صورتی کامل خواهد بود که دهها جلد دیگر را نیز شامل گردد.

فصلهای پنج جلد حاضر چنان که شاید و باید یکسان نیست. جلد چهارم مفصل‌ترین جلد است و شامل پیشگفتار و ۱۳ فصل و نمایه و چند تصویر است. وحید پوراستاد که گردآورنده مطالب این جلد و نیز جلد‌های اول و دوم و سوم است در پیشگفتار توضیح داده است که هدف‌های وی و همکارانش از تألیف و چاپ و نشر مجموعه چه بوده؛ در فصل اول گفته می‌شود که روزنامه سلام چگونه شکل گرفت و چرا توقیف شد. فایده این فصل آن است که خوانندگان جوان فعلی و خوانندگان نسل‌های بعدی را با روزنامه سلام و نقش ویژه آن و دلیل اصلی مغضوب شدنش آشنا می‌سازد. ولی حیف که این آشناسازی لازم در مورد نشریه‌های دیگر، جز روزنامه جامعه، صورت نگرفته است؛ فصل دوم به اولین دادگاه روزنامه سلام در سال ۱۳۷۲ اختصاص دارد؛ فصل سوم به جریان محاکمه مدیر مسئول آن روزنامه در سال ۱۳۷۸؛ فصل چهارم به مطالب مورد استناد شاکیان و نظر هیئت منصفه درباره مجرمانه بودن یا نبودن چاپ آن مطالب؛ فصل پنجم به لایحه دفاعیه آقای موسوی خوئینی در دادگاه ویژه روحانیت؛ فصل ششم به رأی دادگاه ویژه روحانیت در حق مدیر مسئول روزنامه سلام؛ فصل هفتم به نظر حقوق دانان در مورد پرونده سلام. این هم فصل مفیدی است که در جلد‌های دیگر نیست، مگر در جلد سوم که نظر دکتر ناصر کاتوزیان استاد ممتاز حقوق ایران در مورد توقیف روزنامه زن چاپ شده است؛ در فصل هشتم نظر رسانه‌های

خارجی در مورد توقیف سلام درج شده است. این فصل هم در جلد‌های دیگر نیست، مگر در جلد دوم که برخی از واکنش‌های خارجیان در قبال تعطیلی جامعه را شامل است؛ فصل نهم اختصاص دارد به واکنش احزاب و گروه‌ها در برابر توقیف و تعطیلی سلام. این فصل هم در جلد‌های دیگر نیست؛ فصل دهم به واکنش شخصیتهای سیاسی در برابر توقیف سلام؛ فصل یازدهم به یادداشتهای روزنامه‌های خرداد و صبح امروز و آریا و نشاط و روزنامه‌های همفکر دیگر در همین باره؛ فصل دوازدهم به یادداشتهای روزنامه‌های رسالت و کیهان و جمهوری اسلامی و روزنامه‌های همفکر دیگر در همین باره؛ و فصل سیزدهم به حمایت بیش از ۲۵۰ روزنامه‌نگار از روزنامه سلام. از فصل‌های دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم نیز در جلد‌های دیگر خبری نیست.

نقص عمده مجموعه اسناد حقوقی... در همین یکسان نبودن فصلها در جلد‌های مختلف آن و اختلاف‌های کم و بیش مهم دیگر است. به مثل در جلد ششم نظر هیئت منصفه درباره مجرمانه بودن یا نبودن مطالب مورد استناد شاکیان ذکر نشده؛ و همین جلد فاقد تصویرهای مربوطی است که در صفحه‌های آخر جلد‌های دیگر چاپ شده. نقص عمده دیگر آن است که با روزنامه سلام معامله ویژه‌ای شده که بعید نیست در خوانندگان این گمان را پدید آورد که سلام در میان نشریه‌های محاکمه و محکوم شده عزیز دردانه ناشر و مؤلفان مجموعه بوده، حال آن که ایشان در مقام گردآورنده سند می‌بایست به تمام موضوعهای تحقیق خود با یک چشم می‌نگریستند. آن هم در کمال بیطرفی.

حسن مجموعه هم این است که گردآورندگان آن تنها به عرضه سندها اکتفا کرده‌اند و خود از داوری درباره آنها اجتناب ورزیده‌اند، منتهی کوشیده‌اند سندها حتی الامکان جامع باشد تا خواننده بتواند درباره موجه بودن یا نبودن اتهامها و مقبول بودن یا نبودن تصمیم‌های هیئت منصفه و عادلانه بودن یا نبودن احکام دادگاهها شخصاً داوری کند.

روزنامه‌نگاران غصه می‌خورند و پیر می‌شوند

به همان اندازه که مجموعه اسناد حقوقی مطبوعات ایران توصیف برون‌گرایانه ماجرای است که بین مطبوعات دوم خردادی و قوه قضائیه رفت، کتاب روزنامه‌نگاران نوشته خانم ژیلای بنی‌یعقوب توصیف درون‌گرایانه حالات تنی چند از روزنامه‌نگاران و هنرمندانی است که در مطبوعات دوم خردادی خوش درخشیدند و ناگهان، در ظرف چند روز مصیبت‌بار، روزنامه‌های خود را توقیف شده یافتند و خود را بیکار.

ژیلای بنی‌یعقوب خود یکی از برجسته‌ترین روزنامه‌نگاران نسل جدید است. تا پیش از مطالعه کتاب روزنامه‌نگاران فقط

مصاحبه‌های وی را با سیاستمداران مختلف خواننده بودم و متقاعد شده بودم که در فن مصاحبه از سرآمدان نسل خویش است. ولی کتاب روزنامه‌نگاران نمایشگر توانایی قلم اوست در بیان حالات اشخاص به گونه‌ای که خواننده را تحت تأثیر قرار دهد - و خواننده حساسی همچو مرا بارها به گریه بیندازد.

مواد این کتاب از طریق ملاقات با چندین نفر از روزنامه‌نگاران و گوش سپردن به سخنانی فراهم آمده که آنان درباره احساسات و مشکلات خود پس از توقیف روزنامه‌هایشان گفته‌اند. بنی‌یعقوب، آن‌گاه، از شگردهای هنر داستان‌نویسی ماهرانه سود جسته و از آن مواد خام کتابی خواندنی ساخته که راز تأثیرگذاری‌اش در همان سودجویی ماهرانه از شگردهای داستان‌نویسی است.

احساسات و مشکلات روزنامه‌نگاران گوناگون بوده است. مهمترین آنها، چنان که ژیلای بنی‌یعقوب روایت کرده، همین‌هاست که در دنباله این نوشته می‌خوانید.

□ آندوه‌زدگان

هدیه عساریان، خبرنگار آفتاب امروز، حال خود را در روزهای پس از توقیف مطبوعات چنین توصیف می‌کند: «از غصه و ناراحتی دست و دلم به هیچ کاری نمی‌رود. بیشتر روز را در خوابم. خواب آدم را از این واقعیتهای لعنتی دور می‌کند. هرچند که این روزها خواب هم نمی‌تواند به من آرامش بدهد.»

حال خود ژیلای بنی‌یعقوب هم چندان بهتر از حال عساریان نبوده: «من هم خوابهای بد می‌بینم، خوابهای خیلی عجیب. بعضی وقتها نمی‌توانم مرز بین خواب و بیداری را تشخیص بدهم. این روزها آنچه در بیداری می‌بینم آن قدر عجیب است که فکر می‌کنم همه‌اش خواب و خیال است. نمی‌فهمم چه وقت خوابم و چه وقت بیدار. نمی‌دانم کدام حوادث واقعی است و کدام رؤیا. همه چیز مثل یک کلاف سردرگم به هم ریخته است.»

هنگامه شهیدی، خبرنگار چندین روزنامه، سخت افسرده و نگران بوده: «این روزها همه‌اش منتظرم اتفاق ناگواری بیفتد و حوادث بدی بر من نازل شود. خودم هم نمی‌دانم چرا. بعد از تعطیلی مطبوعات این حس لحظه‌ای هم مرا ترک نکرده. این روزها احساس سرگردانی می‌کنم. انگار یک جوری بین آسمان و زمین معلق هستم. احساس بلاتکلیفی می‌کنم. من عاشق کارم بودم. روزنامه‌نگاری را می‌گویم...»

نیک‌آهنگ کوثر، کاریکاتورریست سرشناس، علاوه بر آن که به گفته خودش خیلی عصبی و از نظر روحی چندان به هم ریخته بوده که حتی نمی‌توانسته کارهای معمولی و روزمره‌اش را انجام دهد، سخت آزرده خاطر بوده از این که او و همکارانش را «دشمن، فاسد و مزدور غرب» خوانده‌اند: «خیلی سخت است که

این همه سال با جان و دل کار کرده باشی اما حالا به عنوان دشمن، فاسد و مزدور غرب از تو یاد کنند!» و نیز نگران آینده: «خیلی نگرانم. نگران آینده هستم. آیا کاری را که امروز دارم فردا هم خواهم داشت؟ آیا می‌توانم برای خانواده‌ام امکانات لازم برای زندگی را فراهم کنم و آیا می‌توانم به آینده‌ام امیدوار باشم؟»

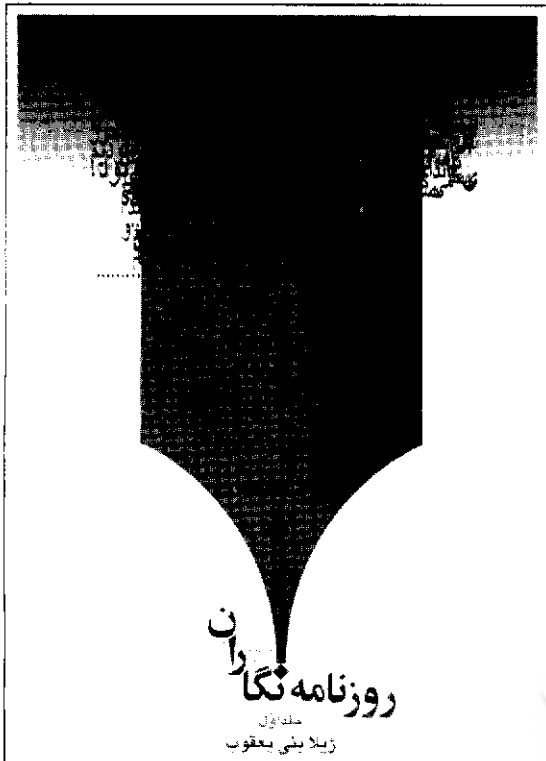
و اما ببینید به سر زهرا مشتاق که به گواهی بنی‌یعقوب «دختری ساده، خوش‌بین، احساساتی و باصفاست که بیشتر وقتها می‌خندد... [و] پر از احساس و هیجان است» چه آمده بوده: «اصلاً نمی‌دانم آینده‌ام چه می‌شود؟ انگار در حالت اغما هستم. دچار یک تنهایی بزرگ شده‌ام. یک نوع تنهایی که مثل یک چاه عمیق مرا در خود گرفته، چاهی که هر لحظه عمیق‌تر می‌شود و مرا بیشتر در خود فرو می‌برد.» همو در روزی که می‌شنود روزنامه‌های صبح امروز و مشارکت را توقیف کرده‌اند به نویسنده کتاب می‌گوید: «ژیلای! من حالم بده. دارم سکنه می‌کنم...»

حالی هم که کسری نوری پس از «توقیف موقت» روزنامه‌اش پیدا کرده بوده به همین اندازه حال زهرا مشتاق غم‌انگیز است و در عین حال خشم‌آور: «سردردهای وحشتناک گرفته‌ام. تمام ارگانیزم بدنم به هم ریخته است. تا به حال ده تا دکتر بیشتر عوض کرده‌ام اما هیچ‌کدام نفهمیده‌اند بیماری‌ام چیست. آزمایشهای گوناگون هم داده‌ام اما باز هم نفهمیدند که چه‌ام شده...»

نویسنده کتاب خطاب به او می‌گوید: «کسری، این قدر از مطب این دکتر به مطب آن دکتر نرو. این قدر به مراکز سی‌تی‌اسکن و آزمایشگاههای پاتوبیولوژی مراجعه نکن. من می‌دانم درد تو چیست. چطور خودت نمی‌دانی؟ تو بیماری «بی‌روزنامه‌ای» گرفته‌ای. روزنامه‌ها را از تو گرفته‌اند و تو بی‌رمق شده‌ای. تو باید روزی هفده هجده ساعت در روزنامه‌ها کار کنی تا سر حال بیایی...»

□ در چنگال مشکلات مادی

روزنامه‌نگاران پس از توقیف روزنامه‌هایشان فقط دچار آندوه و افسردگی و آزرده‌گی شدید نشدند، برخی از آنان در چنگال مشکلات مادی طاقت‌فرسا هم گرفتار آمدند. نمونه بارز چنین گرفتارانی علیرضا عابدی عکاس بود. وی که صاحب سه فرزند است و سالها در روزنامه‌های مختلف کار کرده و تاکنون در چند مسابقه بین‌المللی عکس جایزه به دست آورده، سه بار در ژاپن و یک بار در چین و یک بار در زاگرب، بر اثر توقیف روزنامه‌ها حالی پیدا کرده بود که بهتر است توصیف آن را از قول ژیلای بنی‌یعقوب بشنوید: «علیرضا عابدی چهره‌اش پژمرده و درهم به نظر می‌رسید. شانه‌هایش گویی زیر سنگینی غم و آندوه خم شده بود. خدایا! در این چند ماه چه بلایی به سرش آمده که این قدر پیر شده...»



بنی یعقوب از او می پرسد: «آقای عابدی، چه به سر شما آمده؟ آدم نمی تواند باور کند در این مدت کوتاه این قدر پیر شده باشید.» او پاسخ می دهد: «... ای کاش پدر و مادرم نمی فهمیدند [که بیکار شده ام]. در آن صورت تحملش برای من آسانتر بود. مادرم می گفت: <علیرضا، حالا خرج بچه هایت را چطور می خواهی بدهی؟> و من که خودم آن همه ناراحت بودم آنها را دلداری می دادم... تهران که آمدم آشفتگی بچه ها و همسرم آشفته ترم کرد. روزهای خیلی سختی بود. خیلی زود آنچه را در حساب پس انداز داشتیم خرج کردیم. تصمیم گرفتم با ماشینم مسافرکشی کنم، آن هم شبها تا دوستان و آشنایان مرا نشناسند. چند روز در مسیر منزلان مسافرکشی کردم. چند راننده که در همان مسیر مسافرکشی می کردند با من گلاویز شدند که حق نداری در این خط کار کنی. توجهی به حرفشان نکردم. یکی از آنها با مشت زد توی صورتم. یکی دیگرشان پیرهنم را پاره کرد. این بود که مسافرکشی را کنار گذاشتم...

«در این سن و سال هر روز باید بغض راه گلویم را ببندد و توانم حرف بزنم. سهم من از زندگی این بود که هشت سال در جبهه عکاسی کنم و امروز به من بگویند مزدور، ضد انقلاب... فرزندانم و همسرم این روزها ناراحت و افسرده هستند. بعضی وقتها برای دلخوشی آنها از خانه می زنم بیرون و می گویم کار پیدا کرده ام. پول قرض می کنم و می گویم این هم حق الزحمه ای که گرفته ام. چندبار این کار را کردم، اما فایده ای نداشت. خیلی زود فهمیدند که دروغ می گویم...»

«چند روز پیش مشکلات مالی و روحی آن قدر به من فشار آورد که می خواستم کارتهای خبرنگاری و جایزه هایی را که در این سالها از مسابقه های بین المللی گرفته ام به خودم آویزان کنم و بروم پارک شهر از خانواده ها عکس فوری بیندازم. اما دوستانم نگذاشتند. گفتند آبروی روزنامه نگاران و عکاسان مطبوعاتی را می بری.»

□ دل آزرده از صاحبان مطبوعات دوم خردادی و آقای خاتمی

عاملی که بر اندوه و سرخوردگی روزنامه نگاران افزود بی اعتنایی آن دسته از صاحبان مطبوعات دوم خردادی، و نیز آقای خاتمی، بود که چون در قدرت سیاسی سهم بودند می توانستند مشکلاتی همکاران سابقشان را رفع کنند یا دست کم کاهش دهند ولی حتی از همدردی خشک و خالی هم دریغ ورزیدند. از زبان خود دل آزردهگان بشنوید:

کسری نوری به خانم بنی یعقوب می گوید: «گاهی اوقات به خودم می گویم ما که جزو نیروهای طراز اول مطبوعات بودیم به چنین سرنوشتی دچار شدیم، بیچاره بقیه... در این چند ماهه نکته مهم دیگری نیز برای من اثبات شد و آن این که کسانی که در

به وجود آوردن دوران طلایی مطبوعات نقش بیشتری داشتند بیشتر آسیب دیدند تا آنها که عقب تر بودند. آنها که جلوتر بودند نه فقط مورد غضب جناح رقیب قرار گرفتند، که توسط دوستانشان نیز کنار گذاشته شدند، چرا که به کارگرفتنشان ممکن بود به ضرر این جناح هم تمام شود. آن جناح بر ما خشم گرفت و این جناح مصلحت ندانست کاری برای ما انجام دهد. همه این مسائل مرا دچار یأس و سرخوردگی کرده است. به همین خاطر تصمیم دارم در شرایط فعلی به طرف روزنامه نگاری نروم...

«از آنها [صاحبان ذی نفوذ مطبوعات دوم خردادی] می گوید! انتظار نداشتم پست و مقامی را به من تعارف کنند اما این انتظار را داشتم که حداقل با من تماسی بگیرند، حالی از من بپرسند و اظهار همدردی کنند... با خودم عهد کرده ام اگر این آمدها به هر دلیلی به طرف من بازگشتند با آنها کار نکنم.»

علیرضا عابدی هم می گوید: «می دانید ما عروسک خیمه شب بازی بودیم. ما با عشق و علاقه زیاد کار می کردیم و دیگران برای ترقی مالی و سیاسی خود از ما پله می ساختند. حالا آنها و خانواده هایشان راحتند، اما ما مثل یک دستمال کاغذی له شده ایم. زمانی مثل تراکتور کار کردیم... کار کردیم و جاده را صاف کردیم تا دیگران با اتومبیلهای آن چنانی از روی آن بگذرند. نصیب ما از جاده ای که خودمان ساخته ایم فقط دود گازوئیل اتومبیلهاست که دارد ما را خفه می کند.»

انصاف حکم می کند که بگوییم در میان گردانندگان مطبوعات دوم خردادی اشخاصی هم بوده اند که حتی الامکان غمخوار همکاران سابقشان بوده اند. به گفته زهرا مشتاق آقای علی اصغر

رمضان پور یکی از ایشان بوده است: «این روزها هیچ کس به فکر ما نیست. هیچ کس یادی از ما نمی کند. هیچ کس به جز آقای رمضان پور، او یکی از استثناهای گمنام دنیای مطبوعات است. در دنیای بی رحم مطبوعات تنها او به فکر ما بود. تنها او بود که در این روزهای پر از اندوه از ما یاد کرد.»

کسری نوری هم گواهی می دهد که وقتی از بیکاری «جاننش به لب رسیده» بوده و ناگزیر می خواسته در شهر زاهدان به شغلی مشغول شود که برآزنده وی نبوده، آقای رمضان پور شبانه به در خانه او می رود و به او قول می دهد در همین تهران کاری برای او پیدا کند. نوری آقای رمضان پور را شخص بامعرفتی می داند و می گوید او «همیشه حالم را می پرسد.» (می بینید این روزنامه نگاران چقدر کم توقع اند؟)

و اما نیک آهنگ کوثر از آقای خاتمی رنجیده خاطر است: «تعطیلی روزنامه ها از یک سو تنفرم را از دشمنان دوم خرداد بیشتر و از دیگر سو به دوم خردادی ها و خاتمی منتقدترم کرد. در اولین روزهای پس از توقیف مطبوعات خیلی از خاتمی شاکی بودم. به خودم می گفتم آیا این مطبوعاتی ها نبودند که در این چند سال پیام خاتمی را به مردم منتقل کردند. حالا که مطبوعات به حمایت او نیاز دارند هیچ کاری برای آنها نمی کند. البته با گذشت زمان و فروکش کردن هیجانانگام نگاهم به خاتمی منطقی تر شد. البته هنوز هم از او دلگیرم، اما دلگیری ام به سان ناراحتی یک فرزند از پدر، مادر و یا برادرش است...»

□ سخت سران

گزارش حالات روزنامه نگاران پس از توقیف گروهی مطبوعات کامل نخواهد بود مگر آن که یادی هم از روزنامه نگارانی بشود که می توان آنان را «سخت سر» نامید. یعنی آنانی که اگرچه اندوهگین شدند به شیطان ناامیدی اجازه ندادند بر روحشان سلطه یابد.

اردشیر رستمی، هنرمند برجسته ای که با کاریکاتورهایش شعرهای لطیف می سراید، یکی از آن سخت سران است. وقتی بنی یعقوب از وی می پرسد: «اردشیر! با تعطیلی هر روزنامه چه حسی به تو دست می داد؟»

پاسخ می دهد: «اندوهگین و افسرده می شدم اما مایوس نه! هیچ وقت امیدم را از دست ندادم...»

عذرا فراهانی هم سخت سر دیگری است. خود می گوید: «از تعطیلی روزنامه ها واقعاً ناراحت شدم اما هرگز دچار ناامیدی نشدم.»

و وحید پوراستاد در سخت سری گوی سبقت از همکارانش ربوده است. وی غمگین و ناامید که نمی شود هیچ، از فرصت سود می جوید و به کار ارزنده دیگری می پردازد. از زبان خود او

بشنوید: «من آدمی نبودم که بعد از بیکاری زانوی غم به بغل بگیرم و شب و روز غصه بخورم. من به جای غصه خوردن شب و روز کار کردم. آن قدر کار کردم که اصلاً وقتی برای غصه خوردن نداشتم. من این روزها با همان شور و شوقی کار می کنم که قبلاً در روزنامه ها کار می کردم، بنابراین چرا باید غمگین و افسرده باشم؟ در هفت ماه گذشته هفت کتاب از این مجموعه را آماده چاپ کرده ام [مجموعه اسناد حقوقی مطبوعات ایران را می گوید]. چه بسیار وقتها که تا پاسی از شب در دفتر انتشارات کار کرده ام و چه بسیار شبها که آن قدر خسته شده ام که حتی توان رفتن به خانه را هم نداشته ام. دوسه ساعت در همین جا - دفتر انتشارات - خوابیده ام و اول صبح دوباره باعلاقه زیاد کار را ادامه داده ام.»

چنین نیز هم نخواهد ماند

عقل سلیم حکم می کند که هیچ دولتی روزنامه نگاران کشورش را، به ویژه آنانی را که پیش مردم مقبولیت دارند، از خود نرنجاند و گله مند نکند. اما توقیف گروهی مطبوعات دوم خردادی و محاکمه و محکوم کردن عده ای از مدیران و سردبیران و نویسندگان سرشناس آن مطبوعات و به زندان افکندن برخی از ایشان بی هدف صورت نگرفت. قصد این بود که مطبوعات همچون سالهای پیشتر مهار شوند، از «غیرخودها» فاصله بگیرند، و از حدودی که «خط قرمز» اعلام شده بود فراتر نروند. این هدف تا اندازه ای تحقق یافت - البته موقتاً.

موقتی بودن مهار مطبوعات ناشی از سه عامل مهارتسندی است. عامل اول خود این نسل جدید روزنامه نگاران است که می توان موقتاً افسرده و سرخورده اش کرد ولی آن قدر شجاع و خویشتن شناس و عصر آگاه هست که بدانند دوز دور اوست، پس زودا که بر افسردگی و ناامیدی اش چیره شود و باز قلم نقاد و ژرفکاویش را به کار بیندازد (درواقع هم اکنون نیز چنین کرده است)؛ عامل دوم روحیه و گرایشهای جدید مردم کشورمان است که دیگر نمی شود مطبوعات مهارشده به خوردشان داد و راضی شان ساخت. مردم دیگر به کمتر از مطبوعات دوم خردادی پیشین رضا نمی دهند. دلیلش هم این است که از مطبوعات دوم خردادی کنونی چندان استقبالی نمی کنند زیرا اینها را مهارپذیر یافته اند؛ و عامل سوم پیشرفتهای روزافزون تکنولوژیهای انتشار و انتقال اطلاعات است که وجود هر سد مهارکننده ای را بی اثر می کند و دیری نخواهد گذشت که هرگونه بگیروببند مطبوعاتی را یکسره بیهوده می سازد.